

نقد کتاب گزیده تاریخ بیهقی

حکیمه دبیران*

اعظم برامکی**

چکیده

گزیده تاریخ بیهقی، با شرح و توضیح نرگس روان‌پور، یکی از کتاب‌های موفق است که استادان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی برای تدریس در مقطع کارشناسی به آن توجه بسیاری داشته‌اند. اهمیت تاریخ بیهقی و توجه روزافزون به گزیده مذکور و نقش این گزیده در آشنایی دانشجویان زبان و ادبیات فارسی با این اثر ارزشمند، نگارندگان را بر آن داشت تا افزون بر ذکر مزایا و نقاط قوت گزیده، پاره‌ای از کاستی‌های آن را ارزیابی کنند و پیشنهادهایی جهت بهتر شدن کتاب، از نظر ساختار و محتوا، ارائه دهند. در این مقاله، علاوه بر توجه به اشتباهات چاپی و اشکالات نگارشی، سعی شده است مواردی که نویسنده از آن‌ها با عنوان مشکلات ناگشوده متن نام می‌برد، بررسی شود و نکات مبهم متن برای مخاطبان گزیده و شرح داده شود؛ البته ضروری بود بخش‌هایی از تاریخ بیهقی آورده می‌شد تا خط سیر منطقی حوادث منجر به سقوط و اضمحلال پادشاهی قدرت‌مند غزنوی نشان داده می‌شد که گزیده فاقد آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، صفت‌تاج، معتمد، ناصری و بغوی، نرگس روان‌پور.

۱. مقدمه

با توجه به اهمیت تاریخ بیهقی از نظر مختصات ادبی، زبان و سبک نگارش ویژه آن، سال‌هاست که این کتاب، دو واحد درسی را در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی dabiran@tmu.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) zmbaramaki@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۲۵

دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی، به خود اختصاص داده است. بنابراین، آشنایی با این کتاب و آگاهی از زیبایی‌ها و ظرافت‌های ادبی آن و مسائل مهم تاریخی و فرهنگی، که در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، یعنی دوره غزنویان اتفاق افتاده است، مدت‌هاست اندیشمندان و محققان بسیاری را بر آن داشته است تا با کاوش در این کتاب و آگاهی از دقایق آن، دوست‌داران این اثر را برای درک و دریافت زیبایی‌هایش یاری دهند.

اما با وجود این که استادان بزرگی چون ادیب پیشاوری، قاسم غنی، سعید نفیسی و علی اکبر فیاض برای تصحیح کتاب و گشودن دشواری‌ها و نکته‌های مبهم آن، سال‌ها تلاش کرده‌اند، باز به علت دیرسال بودن متن کتاب، بخش‌هایی از آن، همچنان ابهاماتی دارد.

در ۱۳۸۸، محمدجعفر یاحقی با مقابله دقیق نسخ متعدد و چاپ‌های کتاب، تصحیحی انتقادی از این کتاب ارائه کرده‌اند و بسیاری از کاستی‌ها و مشکلات چاپ‌های پیشین را برطرف کرده‌اند. همچنین، محمدحسین کرمی، استاد دانشگاه شیراز، در مقاله‌ای با عنوان «متن‌شناسی تاریخ بیهقی» برخی از ابهامات متن را توضیح داده‌اند. علاوه بر این، سال‌هاست که گزیده‌های متعددی از این کتاب، تنظیم و روانه بازار کتاب می‌شود، اما تقریباً همه گزیده‌ها، همان سخنان فیاض و نفیسی را در توضیحات خود ارائه می‌کنند و با وجود این که در سال‌های اخیر، استادان زبان و ادبیات فارسی در کتاب‌ها و مقالات خود، برخی از ابهامات متن را برطرف کرده‌اند، نویسندگان گزیده‌ها همچنان به سخنان اولیه استادان، فیاض و غنی و خطیب‌رهبر استناد می‌کنند.

این مقاله سعی دارد یکی از این گزیده‌ها را، که توجه دانشجویان و اساتید زبان و ادبیات فارسی را بسیار به خود جلب کرده است و به چاپ شانزدهم رسیده است، ارزیابی کند و با ذکر محاسن و معایب کتاب، اشتباهات محتوایی و زبانی، بخش‌هایی که ضروری است در گزیده باشد و گزیده فاقد آن‌هاست، و پیشنهادهایی برای بهتر شدن کتاب از نظر ساختار و محتوا ارائه دهد. این گزیده را نرگس روان‌پور تنظیم و شرح کرده است و یکی از گزیده‌هایی است که در سال‌های اخیر، در بسیاری از دانشگاه‌ها در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی، تدریس می‌شود و با وجود این که سال‌ها از اولین چاپ آن می‌گذرد، هنوز هیچ نقد یا ارزیابی از آن صورت نگرفته است.

۲. سازگان گزیده تاریخ بیهقی

کتاب از چند بخش عمده تشکیل شده است: فهرست مطالب، نشانه و کوته‌نوشت، یادداشت

مجموعه، پیش‌گفتار چاپ نهم، زندگی‌نامه بیهقی و ارزش تاریخ او، دیدگاه‌ها، بخش اصلی کتاب، که از ۲۳ متن برگزیده از تاریخ بیهقی تشکیل شده است، واژه‌نامه، و کتاب‌نامه. نویسنده در بخش «زندگی‌نامه بیهقی و ارزش تاریخ او»، معیار انتخاب متون گزیده را در گزیدن قطعه‌هایی از تاریخ بیهقی بیان کرده است؛

که بیان‌گر آغاز، اوج و فرود پادشاهی مسعود غزنوی است؛ چنان‌که ترتیب تاریخی رویدادها حفظ، و خط سیری از وقایع دوره مسعود به‌دست داده شود. در این میان، بخش‌هایی نیز که نشان از آیین‌های گوناگون اجتماعی دارد، انتخاب شده و برای آن‌که خواننده در ارتباط دادن مطالب یاری شود، در آغاز هر بخش، 'اشاره کوتاهی' آمده است به آن‌چه در متن کتاب در فاصله دو بخش منتخب، جریان داشته است (روان‌پور، ۱۳۸۷: ۲۶).

به‌نظر نگارندگان، مجموعه متن‌های منتخب، به‌طور جامع بیان‌گر آغاز، اوج و فرود پادشاهی مسعود نیست و بهتر است در این مجموعه، دو بخش «رفتن مسعود به ساری» و «حرکت به سمت هند و فتح قلعه هانسی» گنجانده شود. بخش‌هایی که هر دو، از جمله مهم‌ترین عواملی‌اند که سبب نفرت و آزدگی مردم از مسعود، توجه و حمله ترکمانان به خراسان و در نتیجه، شکست مسعود و غزنویان می‌شوند. همچنین، «سخنان جسارت‌آمیز بونصر مشکان با امیر مسعود» پس از شکست لشکر مسعود از ترکمانان، یکی از زیباترین بخش‌های تاریخ بیهقی است و گنجاندن آن در متن گزیده، سبب لذت‌بخش‌تر شدن متن می‌شود.

نویسنده در بخش متون گزیده، در مواردی، به جای واژه‌هایی از کلام، از نشانه سه نقطه (...) استفاده کرده‌اند. ایشان علت این امر را به مشکلات ناگشوده متن مربوط می‌دانند که برای پرهیز از سردرگم کردن خواننده، واژه یا عبارت مبهم را حذف کرده است و به جای آن (...) گذاشته است؛ از جمله در صفحه ۹۸، به جای واژه «مدارکه»؛ صفحه ۹۹، به جای «ناصری و بغوی»؛ صفحه ۱۰۰، به جای چند جمله «کدام آب دیده که دجله و فرات، چنان‌که رود. براندند ناصری و بغوی که با ما بودند»؛ در صفحه ۱۱۹، به جای «بازگشته»؛ صفحه ۱۲۶، به جای «ولا تبدیل لخلق الله» (جمله معترضه‌ای که نه از نظر معنی مبهم است و نه جمله‌ای طولانی است)؛ صفحه ۱۹۹، به جای «زیرکان»؛ صفحه ۱۹۹، ابتدای بند اول: «... در این میان‌ها»؛ صفحه ۷۵، «و ... امیر رضی الله ...» (علت معلوم نیست؛ چون در متن اصلی بین واو و جمله بعد هیچ کلمه یا جمله‌ای نیست. اگر اشتباه چاپی است، با توجه به این‌که این کتاب به چاپ شانزدهم رسیده و ویرایش نیز شده است، باید اصلاح می‌شد) و موارد دیگری که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.

نویسنده در بخش «نشانه و کوتاه‌نوشت»، نشانه سه نقطه (...) را علامت کوتاه و بریده‌شدن موضوع از متن اصلی می‌داند و در شیوه نگارش کتاب توضیح داده است که این نشانه، مربوط به مشکلات ناگشوده متن است که به علت مبهم‌بودن و پرهیز از سردرگمی خواننده حذف شده است. در صورتی که استفاده نکردن از شیوه‌ای یک‌سان در کاربرد این نشانه، خود سبب سردرگمی خواننده می‌شود؛ به‌ویژه در جاهایی که نشانه (...) را در آغاز بند اول متنی قرار داده‌اند؛ زیرا خواننده نمی‌داند که آیا این‌جا علامت (...) نشانه این است که قسمتی از متن برای پرهیز از طولانی‌شدن کلام حذف شده است یا حذف آن به علت مشکلات ناگشوده متن است. نویسنده باید دقیقاً مشخص کند که استفاده از (...) کجا به علت حذف مشکلات ناگشوده است و کجا به علت کوتاه‌کردن مطالب جهت پرهیز از طولانی‌شدن کلام. از سوی دیگر، اگر شیوه نویسنده برای کوتاه‌کردن مطالب این است که نشانه (...) را در آغاز متن قرار دهد، باید در همه متون یک‌سان رعایت شود، ولی در گزیده، بعضی از بخش‌ها با علامت (...) آغاز می‌شوند و بعضی دیگر بدون آن.

این درحالی است که برخی از این مشکلات ناگشوده، با تأمل در خود متن، حل‌شدنی است. همچنین، استادان بزرگی چون محمدجعفر یاحقی و محمدحسین کرمی و دیگران درباره این ابهامات سخن گفته‌اند و نویسنده این گزیده و نویسندگان دیگر گزیده‌ها، باید در چاپ‌های بعدی و ویرایش‌های جدیدی که از گزیده‌های خود ارائه می‌دهند به یافته‌های این محققان توجه کنند و در شرح مطالب گزیده‌ها از آن‌ها استفاده کنند.

همچنین، در چند جای کتاب نیز مواردی است که با وجود این‌که شرح داده شده است، توضیحات داده‌شده یا کافی نیست یا می‌توان از توضیحات بهتری استفاده کرد که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد. به‌هرحال، به‌نظر نگارندگان، حذف‌کردن واژه‌ها و عبارات دشوار یا مبهم شیوه درستی نیست و بهتر است این واژه‌ها ذکر شوند.

نخستین بخش از متون گزیده در این کتاب، به انگیزه نگارش کتاب اختصاص دارد. این قسمت، از چهار پاراگراف تشکیل شده است که به انگیزه بیهقی، که خود برای نوشتن کتابش ذکر کرده است، اشاره می‌کند. به‌نظر نگارندگان، با توجه به این‌که نویسنده قصد دارد انگیزه نگارش کتاب را بیان کند، بهتر است پاراگرافی دیگر از کتاب مانند پاراگراف ذیل، که در آن هم به انگیزه نگارش کتاب و هم به علت طولانی‌شدن آن اشاره شده است، به این بخش افزوده شود:

در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند، اما من چون این کار پیش گرفته‌ام، می‌خواهم که داد این تاریخ به‌تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ‌چیز از احوال پوشیده نماند و اگر این دراز شود و خوانندگان را ملالت افزاید، طمع دارم به فضل ایشان که مرا از مبرمان نشمرند که هیچ‌چیز نیست که به خواندن نیرزد که آخر هیچ حکایتی از نکته‌ای که به‌کار آید خالی نیست (فیاض، ۱۳۸۴: ۱۱).

دومین متن از متون گزیده در این کتاب، بخشی است با عنوان «درآمد» که از بخش‌های الحاقی تاریخ بیهقی است. فیاض در مقدمه تصحیح خود، به الحاقی بودن این بخش تصریح کرده است و گفته است:

از الحاقی‌های کتاب، یکی دیباچه چند سطری اول آن است که به‌صورت مقدمه‌ای بر نامه تگیناباد است. این افزودگی در نسخه‌های قدیم‌تر و هندی نیست و در چاپ کلکنه هم نگذاشته‌اند، اما در نسخه‌های ایرانی، غالباً و در هر نسخه‌ای هم به‌صورتی دیگر است؛ بعضی درازتر و بعضی کوتاه‌تر. مطالب آن را از محتوای چند صفحه اول کتاب گرفته‌اند و جامه‌ای از عبارت، به تقلید سست و رکیک از نثر بیهقی به آن داده‌اند (فیاض، ۲۵۳۶: شانزده).

نویسنده گزیده نیز اشاره کرده است: «تردید درباره الحاقی بودن این بخش، از سوی آقای دکتر فیاض به یقین گراییده است؛ تاجایی که این قسمت، به بخش ملحقات کتاب برده شده است»، اما با وجود این، خانم روان‌پور این بخش را به این علت که خوانندگان را با موضوع کتاب آشنا می‌کند، قبل از نامه سران تگیناباد به مسعود قرار داده است. به نظر نگارندگان، با توجه به الحاقی بودن این بخش و دگرگون‌بودن شیوه نگارش آن، بهتر است این بخش حذف شود و به جای آن، خلاصه‌ای از کل وقایع تاریخ بیهقی در آغاز گزیده قرار گیرد؛ یعنی از آغاز تاریخ بیهقی، که با نگارش نامه سران تگیناباد به امیر مسعود و به سلطنت‌رسیدن او شروع می‌شود و مجموعه حوادثی که در طول مدتی نه‌چندان طولانی سبب فروپاشی حکومت غزنویان می‌شود و سرانجام، کار امیری را که به‌گاه نشستن بر تخت، مردمان بر او تشنه بودند به جایی می‌رساند که درنهایت، وقتی کشته می‌شود، همین مردمان خدا را سپاس می‌گویند.

۳. ابهامات متن

واژه‌ها و عباراتی از تاریخ بیهقی به علت دیرسال بودن این متن یا اشتباه کاتبان و ناسخان بر

ما پوشیده و مبهم است و فیاض و غنی پس از تصحیح متن، در توضیح این واژگان و عبارات عنوان کرده‌اند که واژه و عبارت مبهم است یا جای تأمل دارد. خطیب‌رهر نیز غالباً به شرح لغات و تعبیر و هم‌چنین، مقوله‌های سبکی و دستوری آن پرداخته‌اند. دیگر شارحان نیز سال‌هاست که هریک، بنا به ذوق و سلیقه خود، بخش‌هایی از این کتاب را به‌منزله گزیده‌هایی از تاریخ بیهقی انتخاب و تدوین کرده‌اند، اما باز هم حدیث واژه‌های مبهم و دشوار هم‌چنان مبهم باقی مانده است و همان سخنان فیاض و خطیب‌رهر در شرح آن‌ها ذکر می‌شود؛ در صورتی که برخی از این ابهامات، با تأمل در متن کتاب، حل شدنی است. در ادامه، چند مورد از این ابهامات، که در متون منتخب این گزیده قرار دارند، را بازبینی خواهیم کرد.

۱.۳ هرکدام قوی‌تر

در صفحه ۵۹، در نامه سران تگیناباد به مسعود آمده است: «و امیر ابواحمد ادام‌الله سلامته شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی هرکدام قوی‌تر و شکوفه آبدارتر و برومندتر که به هیچ حال خود فرا نستانند و هم‌داستان نباشد اگر کسی ...». نویسنده گزیده سخنان فیاض را عیناً و بدون هیچ اظهار نظری نقل کرده است. فیاض در تصحیح خود از تاریخ بیهقی نوشته است:

معنی جمله قدری مبهم است و به همین جهت، مورلی و اریب هر دو احتمال داده‌اند که این‌جا چیزی از عبارت افتاده است. به عقیده ما، محتمل است جمله معترضه‌ای بوده است چنین: 'و هرکدام قوی‌تر، شکوفه آبدارتر و برومندتر' یا چنین: 'و هرکدام قوی‌تر و شکوفه آبدارتر، برومندتر' و معنی آن چنان باشد: 'محمد اگرچه شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی، ولیکن از شاخ‌های آن اصل هرکدام قوی‌تر باشد (اشاره به مسعود)، البته برومندتر است' مؤید این احتمال آن‌که در چند سطر بعد، مسعود را شاخ بزرگ می‌نامند (فیاض و غنی، ۱۳۶۲: ۲).

پس فیاض جمله را معیوب دانسته است و سپس با تغییری اندک، دو صورت برای آن ذکر کرده است؛ در صورت نخست، «هرکدام قوی‌تر ...» را درباره هر دو برادر دانسته و در مورد دوم، با گذاشتن ویرگول میان «آبدارتر، برومندتر»، آن را به مسعود اختصاص داده است. در حالی که به نظر نگارندگان و چنان‌که محمدحسین کرمی نیز در مقاله خود به این مطلب اشاره کرده است،^۱ جمله کامل است و هیچ عیبی ندارد. این متن، هیچ ارتباطی با مسعود ندارد و نویسندگان نامه در توجیه اعمال خود - که محمد را به عمارت پذیرفته‌اند - در این‌جا از او ستایش کرده‌اند. در این چند جمله، فقط باید توجه داشت که «کدام» در

معنی «چه» و «هرکدام» در معنی «هرچه» است. دهخدا نیز در لغت‌نامه کدام را «به معنی چه و که» آورده است و می‌گوید: «این صفت همیشه مقدم بر موصوف باشد؛ خواه آن موصوف شخص باشد و یا چیز دیگر» (لغت‌نامه، ۱۳۷۳: ذیل «کدام»). او برای شاهد این سخن، جمله‌ای از تاریخ بیهقی را مثال می‌زند: «حاجب را بگوی که لشکر را بیستگانی تا کدام وقت داده است؟ یعنی تا چه وقت؟» (همان).

با این توضیحات، نویسندگان نامه حکومت غزنوی و محمود را به‌منزله درختی دانسته‌اند که یک شاخه قوی، برومند و پرشکوفه‌اش محمد است و شاخه بزرگ و اصل، که از تخت ملک دور بوده، مسعود است؛ البته فیاض در چاپ دیگری که بعدها از تاریخ بیهقی ارائه کرده است، بدون اشاره به توضیحات متن پیشین، نوشته است: «هرکدام قوی‌تر: این تعبیر همان است که ما امروز می‌گوییم هرچه قوی‌تر...» (فیاض، ۱۳۸۴: ۹۶۴).
یا حقی نیز در تصحیحی که به‌تازگی از تاریخ بیهقی انجام داده است، «هرکدام قوی‌تر» را به معنی «هرچه قوی‌تر» آورده است و جمله را این‌گونه معنی کرده است:

امیر محمد هم شاخه‌ای از تنه اصلی سلاله غزنوی است، مثل مسعود و با همان اهمیت و احترام. بنابراین، سلطان نباید بپذیرد که کسی از محمد بدگویی کند؛ زیرا این بدگویی هم به تنه اصلی، یعنی محمود بازمی‌گردد (یا حقی، ۱۳۹۰: ۴۶).

۲.۳ صفة تاج

خانم روان‌پور «صفة تاج» را ایوان سقف‌دار و شاه‌نشین معنی کرده است. فیاض درباره صفة تاج مطلبی ننوشته است و خطیب‌رهبر نیز صفة تاج را به ضم اول «ایوان یا تالار تاج‌گذاری» معنی کرده است (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۳: ۱/ ۱۱۰).

اما باید دانست که در تاریخ بیهقی، در ذکر حوادث سال ۴۲۹، درباره آماده‌شدن تخت زرین و قرارداد آن در صفة بزرگ سرای نو و کیفیت قرارگرفتن تاج زرین بر بالای آن، آمده است:

و تخت زرین و بساط و مجلس خانه، که امیر فرموده بود، و سه سال بدان مشغول بودند و بیش از این راست شد و امیر را بگفتند، فرمود تا در صفة بزرگ سرای نو بنهند. و بنهادند ... و زنجیری زراندود از آسمان خانه صفة آویخته تا نزدیک صفة تاج و تخت، و تاج را در او بسته و چهار صورت روئین ساخته بر مثال مردم و ایشان را بر عموده‌های انگیخته از تخت استوار کرده؛ چنان‌که دست‌ها بیازیده و تاج را نگاه می‌داشتند ... و امیر رضی الله عنه

از باغ محمودی بدین کوشک نو بازآمد و درین صغه، بر تخت زرین بنشست روز سه‌شنبه بیست‌ویکم شعبان، و تاج بر زبر کلاهش بود بداشته، و قبا پوشیده دیبای لعل به‌زر؛ چنان‌که جامه اندکی پیدا بود (فیاض، ۱۳۸۴: ۷۱۳-۷۱۵).

بنابر این مقدمات، چنان‌که از متن تاریخ بیهقی برمی‌آید، تاج را قبلاً ساخته‌اند و تخت بعداً آماده شده است و این تالار را به علت این‌که تاج در آن نصب بوده است، صغه تاج یا تالار تاج می‌گفتند و بعداً تخت هم آماده شده است و آن را در تالار قرار داده‌اند؛ چنان‌که بیهقی از این «صغه بزرگ سرای نو» با عنوان «صغه تاج» نام می‌برد، شاید صغه تاج یا صغه تاج و تخت نام دیگر این مکان بوده است! به‌نظر نگارندگان مقاله، توضیحات نویسنده گزیده درباره ماهیت تاریخی صغه تاج در آشناکردن دانشجویان با آن بسیار مؤثر است.

۳.۳ ناصری و بغوی

هنگامی که امیر محمد را به قلعه مندیش می‌بردند، چند نفر او را همراهی می‌کردند که عبدالرحمن قوال از جمله آن‌ها بوده است و بیهقی از زبان او «داستان بردن امیر محمد به قلعه مندیش» را نقل می‌کند. در بخشی از این واقعه، عبدالرحمن قوال از همراهان خود نام می‌برد و می‌گوید: «دیگر روز پراکنده شدند و من و یارم دزدیده با وی برفتیم و ناصری و بغوی، که دل یاری نمی‌داد، چشم از وی برداشتن ...» (همان: ۸۵).

نویسنده گزیده در توضیح این قسمت، سخنان فیاض را نقل کرده است. فیاض در بخش تعلیقات تصحیح تاریخ بیهقی، این عبارات را مبهم می‌داند و احتمال می‌دهد که تحریف‌هایی به سهو قلم ناسخان در آن راه یافته باشد. درباره این‌که «ناصری و بغوی» یک نفرند، سعید نفیسی در حاشیه تاریخ بیهقی نوشته است: «گویا هر دو واو زائد است و باید چنین خواند: ناصری بغوی و ناصری بغوی» هر دو کلمه نام یک تن بوده است ...». این جمله‌ها را فیاض و غنی عیناً نقل کرده‌اند و فیاض برای اثبات نظر سعید نفیسی، فعل «براندند» را محرف «براندیم» و جمله «و یکی بود» را در اصل «و او یکی بود» و ضمیر را درباره ناصری بغوی می‌داند و جمله «و یکی بود» از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه، خوش‌گفتی» را در نقش جمله معترضه، درون خط تیره قرار داده است و عبارت را این‌گونه تصحیح کرده است: «گریستن بر ما افتاد، کدام آب دیده که دجله و فرات چنان‌که رود، براندیم. ناصری بغوی - و او یکی بود از ندیمان این پادشاه و شعر و ترانه خوش‌گفتی - بگریست...» و خطیب‌رهر نیز آن را تکرار کرده است.

یا حقی نیز نظر فیاض را نقل کرده است. ناصری بغوی را یک نفر دانسته است و بدون این که در این باره توضیحی دهد، عبارات را ذکر کرده است و بعد از عبارت «... که دجله و فرات چنان که رود» ویرگول و بعد از فعل «براندند»، نقطه گذاشته است. با این اوصاف، ایشان تعداد افراد را سه نفر دانسته است. عبارات ایشان عیناً ذکر می شود:

... گریستن بر ما افتاد، و کدام آب دیده! که دجله و فرات چنان که رود، براندند. ناصری بغوی که با ما بود - و یکی بود از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی - بگریست و پس بدیهه نیکو گفت... (یا حقی، ۱۳۹۰: ۱۱۴).

اما در همین صفحه، با دقت در نحو جمله‌ها و فعل آن‌ها، می توان به درستی متن کتاب پی برد: «گریستن بر ما افتاد، کدام آب دیده که دجله و فرات، چنان که رود، براندند ناصری و بغوی که با ما بودند» (فیاض، ۱۳۸۴: ۸۴).

چنان که مشاهده می شود، هر دو فعل براندند و بودند، نشان می دهد که آن‌ها دو نفر بوده‌اند و او میان ناصری و بغوی زائد نیست و ضمیر «ما» در جمله «با ما بودند»، نشان می دهد که مرجعش «من و یارم» است که در جمله‌های پیشین نقل شد و ناصری و بغوی نیز افراد دیگری بوده‌اند. نویسنده با حذف بی مورد ناصری و بغوی و به‌ویژه، چند جمله بعد، سبب از بین رفتن انسجام متن و سردرگمی خواننده می شود.

۴.۳ فرود شارستان

«... امیر مسعود برنشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه، با ندیمان و خاصگان و مطربان، و در شهر، خلیفه شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلاهی بلخ، فرود شارستان» (روان پور، ۱۳۸۷: ۱۴۳). روان پور فرود را «سمت پایین» معنی کرده است.

در ایران قدیم، شهرها از سه بخش تشکیل می شدند؛ ارگ، که محل زندگی سلطان و درباریان بود، و شارستان، که مرکز شهر و قسمت اصلی شهر و محل زندگی طبقات گوناگون مردم بود و مسجد جامع و بازار در آن واقع می شد و ربض، که حصار اطراف شهر و دیوار گرداگرد شهر بود. در تاریخ بیهقی، وقتی بیهقی آوردن حسنک را به پای چوبه دار توصیف می کند، به صراحت اشاره می کند که حسنک را به میان شارستان آوردند: «و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنک را بیارند، چون از کران بازار عاشقان درآوردند و میان شارسان رسید...» (فیاض، ۱۳۸۴: ۲۳۲).

به نظر نگارندگان، با توجه به این که یکی از معانی فرود، درون و اندرونی است، در

این‌جا نیز فرود شارسستان به معنی درون شارسستان است. بهار در سبک‌شناسی «فرود رفتن» را به معنی داخل شدن و فرود سرای و فرود قلعه را به معنی درون قلعه و سرای معنی کرده است (بهار، ۱۳۵۶: ۷۸). در تاریخ بیهقی، موارد متعددی است که فرود به معنای درون به‌کار رفته است: در عروسی مسعود با دختر باکالیجار: «و نماز خفتن امیر... بدین کوشک حسنی آمد و فرود سرای حرم رفت با خادمی ده از خواص که روا بودی که حرم را دیدندی» (فیاض، ۱۳۸۴: ۵۰۸).

«ستی زرین... چون حاجبه‌ای شد فرود سرای و پیغام‌ها داد سلطان او را به سرائیان» (همان: ۵۱۰).

«و امیر برخاست و فرود سرای رفت و نشاط شراب کرد» (همان: ۵۱۲). در این موارد، نمی‌توان فرود را به معنی پایین خانه و زیرزمین یا سردابه در نظر گرفت. نویسنده در جای دیگر این گزیده، فرود آمد را به معنای وارد شد به‌کار برده است: «و به خانه‌ای که راست کرده بودند فرود آمد. و سه روز بیاسود، پس به درگاه آمد» (روان‌پور، ۱۳۸۷: ۱۱۱). یاحقی نیز فرود شارسستان را داخل بخش مرکزی شهر معنی کرده است (یاحقی، ۱۳۹۰: ۲۲۶).

۵.۳ نشستن و ایستادن

اشاره به رسمی است که در حضور پادشاه، افراد بر اساس رتبه و مقامی که دارند برخی اجازه نشستن دارند و برخی فقط اجازه ایستادن. به‌عبارت دیگر، از درباریان برخی که محترم‌تر بودند می‌نشستند و برخی که مقام پایین‌تری داشتند حق نشستن نداشتند؛ «دسته اول را نشسته» و گروه دوم را «برپای» می‌گفته‌اند» (همان: ۱۹۵).

در گزیده (صفحه ۶۴)، بخش گفت‌وگوی مسعود با بزرگان ری: «و بار دادند و اعیان و بزرگان لشکر در پیش بنشستند و دیگران بایستادند». نویسنده «در پیش» را در صف جلو معنی کرده است و به «نشستن» و «ایستادن» اشاره‌ای نکرده است. همچنین، در صفحه ۱۱۹، در داستان «آیین خلعت‌پوشی احمد حسن» نیز به این آیین اشاره نکرده است: «و همه اولیا و حشم... چه نشسته و چه برپای، و خواجه خلعت بپوشید - و به نظاره ایستاده بودم...»، اما در صفحه ۸۵، در قضیه «توطئه دستگیری حاجب بزرگ»، در توضیح نشست و ایستاده گفته‌اند که برخی از رجال دربار اجازه نشستن در حضور شاه را داشتند و بعضی دیگر، می‌بایست می‌ایستادند؛ بر حسب سمت و مقامی که داشتند. در صورتی که همه‌جا در متن بیهقی، نشست و ایستاده در مجلس امیر، به این رسم اشاره دارد.

۶.۳ حاجبی با قبای رنگین

در داستان «خلعت پوشیدن خواجه احمد حسن» آمده است: «و غلامی را از آن خواجه نیز به حاجبی نامزد کردند با قبای رنگین، که حاجب خواجهگان را در سیاه، رسم نباشد پیش وی رفتن» (روان پور، ۱۳۸۷: ۱۱۹)، نویسنده این غلام را مأمور تشریفات معنی کرده است. به نظر می‌رسد این حاجب نمی‌تواند مأمور تشریفات احمد حسن باشد؛ البته اگر وزیران نیز چون سلطان، مأمور تشریفات داشته باشند؛ زیرا مأمور تشریفات، چنان‌که در تاریخ بیهقی اشاره شده، حاجبی بوده است که همه کارهای درگاه سلطان را انجام می‌داده است و از افراد نزدیک سلطان به‌شمار می‌آمده است. مأمور تشریفات سلطان، حاجبی بود که می‌بایست لباس رسمی حاجبان، که لباس سیاه بود، را بر تن می‌کرد و به رتق و فتق امور دربار سلطان می‌پرداخت، اما در این مراسم خاص، بیهقی از غلامی با (ی نکره) یاد می‌کند که او را به حاجبی نامزد می‌کنند؛ حاجبی که لباس رنگی بر تن می‌کند و پیشاپیش وزیر حرکت می‌کند. به نظر می‌رسد که او یکی از غلامان وزیر است که فقط برای این مراسم ویژه انتخاب شده است و مأمور است که پیشاپیش وزیر حرکت کند؛ زیرا چنان‌که از متن برمی‌آید، این حاجب هیچ کار خاص دیگری انجام نمی‌دهد و وقتی به میان سرای می‌رسند، حاجبان دیگر به استقبالشان می‌آیند و وزیر را پیش امیر می‌برند و می‌نشانند و قبل و بعد از این حرکت، دیگر از او سخنی به میان نمی‌آید.

در ادامه، شاید خالی از لطف نباشد به این نکته اشاره کنیم که در دوره غزنویان، ظاهراً حاجبان پیشاپیش بزرگان حرکت می‌کردند و افرادی که هم‌رتبه و هم‌کفو بودند، در کنار هم یا دوشادوش یک‌دیگر حرکت می‌کردند. در داستان خلعت پوشی احمد حسن، حاجب بلگاتگین می‌خواهد برای احترام، پیشاپیش او حرکت کند، اما احمد حسن او را از این کار باز می‌دارد: «... و آغاز کرد تا پیش خواجه رود، گفت به جان و سر سلطان که پهلوی من روی و دیگر حاجبان را بگوی تا پیش روند» (فیاض، ۱۳۸۴: ۱۹۰)؛ برخلاف امروز، که معمولاً اگر برای کسی احترام خاصی قائل باشیم، پشت سرش حرکت می‌کنیم. همچنین، از متن تاریخ بیهقی چنین برمی‌آید که مجرمان را نیز در دادگاه پیش قاضی یا داور می‌نشانند، چنان‌که در داستان حسنک وزیر، خواجه احمد حسن اجازه نمی‌دهد که حسنک پیش وی نشیند و او را بر دست راست نصر خلف می‌نشانند؛ «و خواجه، امیر حسنک را، هرچند خواست که پیش وی نشیند، نگذاشت و بر دست راست من - نصر

خلف - نشست (همان: ۲۲۹). پس کسی که پیشاپیش دیگری می‌نشسته یا حرکت می‌کرده، در مقایسه با آن شخص، مقام پایین‌تری داشته است.

۷.۳ معتمد عبدوس

در داستان بازداشت حسنگ وزیر، بیهقی از زبان فردی که شاهد ماجرا بود ماجرای نقل می‌کند: «و معتمد عبدوس گفت - روزی پس از مرگ حسنگ از استادم شنودم - که: امیر، بوسهل را گفت: 'حجتی و عذری باید کشتن این مرد را'». نویسنده گزیده در توضیح معتمد عبدوس با سکون دال و نصب میم (اسم مفعول)، معتمد را فرد مورد اعتماد و محرم معنی کرده است. ایشان واژه معتمد را به صورت اسم مفعول و صفت عبدوس به کار برده است، که صحیح نیست. واژه معتمد صفت عبدوس نیست؛ بلکه معتمد خدمتکار و کارگزاری بوده در دربار غزنه، که کارهای مهم و پیام‌رسانی‌های مهم ارباب خود را انجام می‌داده است.

دلیل این مدعا این است که در سراسر تاریخ بیهقی، حدود ۷۰ بار کلمه معتمد به کار رفته است (همان: ۱۰۸۰)، اما حتی یک‌بار هم در نقش صفت برای بزرگان و افراد درجه اول مملکتی به کار نرفته است؛ یعنی حتی یک‌بار هم معتمد بونصر، معتمد خوارزمشاه، معتمد بوسهل و ... در این کتاب به چشم نمی‌خورد؛ نویسنده لازم نمی‌دیده که برای آن‌ها لفظ معتمد به کار ببرد؛ زیرا اگر مورد اعتماد نبودند، به چنین مرتبه‌ای نمی‌رسیدند.

از سوی دیگر، تمامی بزرگانی که در دربار غزنوی به سر می‌بردند، هرکدام یک یا چند نفر خدمتکار و کارگزار مهم داشتند و کارهای مهم و پیام‌رسانی‌های مهم به عهده آن‌ها نهاده می‌شد؛ مثلاً معتمد بونصر، بیهقی و معتمد علی دایه، شخصی به نام امیرک بوده است.

بیهقی گاهی لفظ معتمد را به صورت معرفه و با اضافه کردن به کلمات دیگر به کار برده است، ولی نام آن افراد را نیاورده است؛ مثل معتمد خویش (صفحه ۱۷)، معتمدان من (صفحه ۹۶)، معتمد بنده (صفحه ۳۱۵)، معتمد دیوان وزارت (صفحه ۴۲۱)، اما گاهی نیز نام شخص معتمد را ذکر کرده است؛ مثل امیرک، معتمد علی (دایه) (صفحه ۲۸۵) و امیرک قتل‌ی معتمد سپاه‌سالار (صفحه ۷۶۱)؛ بوسهل پرده‌دار، معتمد حاجب سباشی (صفحه ۷۰۷).^۲

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به دلایل بالا، معتمد در این جا، صفت عبدوس نیست. این شخص مورد اعتماد یا معتمد عبدوس بوده و عبدوس کارهای مهم خویش را

به او واگذار می‌کرده است. یاحقی نیز معتمد عبدوس را با کسر دال، پیشکار و کدخدای عبدوس معنی کرده‌اند؛ پیشکاری به نام «موزن»؛ البته خطیب رهبر نیز در جایی در شرح معتمد، معتمد را صفت عبدوس گرفته‌اند و موزن را اسم مفعول گرفته‌اند؛ یعنی «اذن‌یافته»؛ درحالی که موزن اسم معتمد عبدوس است.

۸.۳ زیرکان

نویسنده در بخش «ادامه آشوب ترکمانان»، واژه زیرکان را از متن حذف کرده است و به جای آن، نشانه (...) قرار داده است: «و نامه رسید از بست که گروهی از ایشان به فراه... آمدند و بسیار چهارپای براندند» (روان‌پور، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

در صورتی که زیرکان هیچ‌گونه ابهام معنایی ندارد و مانند واژه فراه، نام یکی از شهرهای قدیم ایران است و به گفته یاحقی: «یکی از مواضع هم‌جوار ولایت فراه واقع در افغانستان کنونی است»^۳ (یاحقی، ۱۳۹۰: ۸۳۲).

۹.۳ ابهام جمله و نیاز به توضیح بیش‌تر

در صفحه ۱۵۹ گزیده، در داستان «شرانگیزی بوسهل زوزنی درباره خوارزمشاه آلتون‌تاش» آمده است:

«و مسعدی را گفته آمد تا هم‌اکنون معمانامه‌ای نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که: آن‌چه پیش از این نوشته شده بود، باطل بوده است. که صلاح، امروز، جز این نیست، تا فردا بگویم که آن نامه آن‌جا رسد، چه رود و چه کنند و چه بینیم. و سلطان از این حدیث باز ایستد و حاتمی را فدای کار کند».

روان‌پور در توضیح بخش دوم عبارت نوشته است: «آن‌جا: خوارزم؛ چه رود: چه بشود؛ چه بینیم: چه مصلحت بینیم. سلطان از این حدیث باز ایستد: دست بکشد و خودداری کند». عبارت را نیز چنین معنی کرده‌اند: «سلطان (مسعود) دیگر از تعقیب موضوع خودداری کند و حاتمی را قربانی کند». به نظر می‌رسد عبارت، نیاز به توضیح بیش‌تری دارد به این صورت: زیرا امروز صلاح جز این نیست، تا فردا که این نامه به خوارزم برسد با توجه به عکس‌العمل و اقدام آن‌ها بگویم چه باید بکنیم و چه چیزی مصلحت است. سلطان نیز منکر توطئه شود و گناه را به گردن حاتمی بیندازد.

۴. اشکالات نگارشی

به نظر نگارندگان، استفاده از علائم نگارشی، به ویژه ویرگول (،)، در بعضی موارد دقیق نیست؛ زیرا در مواردی می توان به جای آن از نقطه (.) استفاده کرد و به علت این که برای جملات معترضه، گاهی از دو خط تیره (—) استفاده شده است مانند صفحات ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۰۴ و گاهی از دو ویرگول (،) مانند صفحات ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۰۴ و موارد متعدد دیگر. بنابراین، با توجه به کاربرد فراوان ویرگول‌ها، دانشجو دچار این سردرگمی می شود که آیا جمله ای که درون دو ویرگول قرار دارد جمله معترضه است یا از جملات اصلی متن؟

چنان که مشاهده می شود، گاهی استفاده از این دو علامت برای موردی مشابه، در یک صفحه و در کنار هم صورت می گیرد و حتی گاهی جمله ای در نقش جمله معترضه، درون دو ویرگول یا دو خط تیره قرار می گیرد، اما در مورد مشابه، جمله معترضه بدون این علائم آورده می شود مانند صفحات ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۷. گاهی بین چند جمله ویرگول قرار گرفته است، اما در جای دیگر در مورد مشابه، از این علامت استفاده نشده است. بهتر است نویسنده در موارد مشابه، از شیوه ای یکسان استفاده کند.

۵. ارجاعات

ارجاعات در مواردی دقیق نیست؛ استیفا (دیوان) ۷/۱۸؛ در صورتی که در این بخش، واژه استیفا به کار نرفته است.

دیوان: ۲/۱۱؛ در حالی که در این قسمت، واژه دیوان نیست.

همچنین، در بخش هایی از گزیده، اشتباهات چاپی دیده می شود که بهتر بود با توجه به این که کتاب به چاپ بالای چهارده رسیده است، این اشتباهات چاپی ویرایش و اصلاح می شدند.

۶. محاسن کتاب

۱. انتخاب بخش های گزیده به درستی صورت گرفته است، به استثنای چند بخشی که در ابتدا ذکر شد و کتاب فاقد آن هاست؛ به طوری که اگر چند بخش «رفتن امیر مسعود به ساری»، و «رفتن به هندوستان و فتح قلعه هانسی» و «بخش سخنان جسارت آمیز بونصر

مشکان به امیر» را نیز در این مجموعه قرار دهند، کتاب به‌راستی مهم‌ترین حوادث پادشاهی مسعود و فروپاشی سلطنت او را دربر می‌گیرد. هرچند اگر در آغاز کتاب خلاصه‌ای از کل حوادث مندرج در تاریخ بیهقی قرار داده شود، انسجام و درک مطالب بهتر صورت می‌گیرد.

۲. انتخاب بخش انگیزه نگارش کتاب به زبان خود کتاب، از ذوق نویسنده حکایت دارد.

۳. انتخاب بهترین جمله هر بخش، در ابتدای مطالب آن بخش، از دقت و ظرافت نویسنده گزیده حکایت دارد.

۴. آوردن معادل امروزی بعضی از ترکیبات، سبب می‌شود که فهم مطالب به سهولت انجام گیرد:

چربک خوردن: رو دست خوردن (صفحه ۱۱۱)؛ در میان کار بودن: دست‌اندرکار بودن (صفحه ۱۱۴)؛ یکسر: از دم (صفحه ۱۱۵)؛ ما را از این باز نباید داشت: روی ما را زمین نینداز (صفحه ۱۱۴)؛ دراز گردد: کش پیدا می‌کند (صفحه ۱۷۹)؛ دست روی احمد انداختن: دست روی او بلند کردن (صفحه ۱۷۹).

۷. نتیجه‌گیری

در پایان مقاله، پیشنهادهای جهت بهتر شدن گزیده تاریخ بیهقی از نظر محتوا و ساختار ارائه می‌شود:

۱. حذف بخش درآمد کتاب با توجه به الحاقی بودن آن؛
۲. ذکر خلاصه‌ای از کل حوادث تاریخ بیهقی برای انسجام مطالب گزیده و درک بهتر مطالب؛
۳. ذکر کردن واژه‌ها و عبارات مبهم در متن و حذف نکردن آن‌ها؛
۴. سعی در اصلاح و توضیح واژه‌ها و عبارات مبهم متن؛
۵. استفاده از دستاوردهای استادان و محققان بعدی، که همواره در جهت رفع ابهامات متن تلاش می‌کنند؛
۶. ویرایش دوباره کتاب از نظر نشانه‌گذاری و دقت در ارجاعات.

۷. بهتر است در آغاز توضیحات هر بخش از متون گزیده، به آداب و رسومی که در آن بخش آمده است اشاره شود تا دانشجویان بیش‌تر با آداب و رسوم، فرهنگ و زندگی مردم در آن دوره آشنا شوند؛ زیرا این کتاب، نمودار اوضاع و احوال عصر غزنوی است و کم‌تر

پدیده مهمی از زندگی مردم آن روزگار را می‌توان یافت که از دیده تیزبین این مورخ بزرگ پنهان مانده باشد. آداب و رسومی چون رسم انداختن نامه و ملطفه، نشستن و ایستادن در حضور پادشاه، رسم خلعت دادن و خلعت پوشیدن، قرآن خواندن در مراسم پیشباز، طرز استقبال از رسول خلیفه، شیوه گرفتن و بند بر کسی نهادن، بر خضراء شراب خوردن، مشرف نهانی گماشتن، شرایط شغل خواستن، رسم مواضعه و سوگند و خلعت پوشی، رسم دادن انگشتری ملک پس از خلعت پوشیدن، بیرون آوردن علامت و چتر به نشان حرکت به سمتی، قباله نبشتن مجرم املاک خود را به نام پادشاه در حضور قضات، جلو رفتن حاجبان با لباس رنگین در جلوی وزیر در مراسم خلعت پوشیدن و موارد دیگر.

پی‌نوشت

۱. ← کرمی، محمدحسین (۱۳۸۸). «تبیین نکته‌هایی از تاریخ بیهقی»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۱، ش ۲، ص ۱۱-۳۶.
۲. برای اطلاع بیشتر تر ← کرمی، محمد حسین (۱۳۸۸). «تبیین نکته‌هایی از تاریخ بیهقی»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۱، ش ۲، تابستان ۱۳۸۸، ص ۳۰.
۳. در فرهنگ تاریخ بیهقی نیز مفصلاً درباره این ناحیه توضیح داده شده است:

زیرکان در ناحیت بالا بلوک، کوهی از سلسله جبال غور برآمده که در شمال سرزمین بالا بلوک امتداد دارد و آن را اکنون (زیرکوه) گویند و روستایی هم به همین نام در دامنه‌های آن واقع است که با زیرکان بیهقی از نظر موقعیت جغرافیایی انطباق دارد ... بنابراین، زیرکان را باید در راه کوتاه اسفزار به بست جست‌وجو کرد. زیرکان و شیرنر، هر دو جای بعد از ادرسکن و اسفزار و فراه بر راه بست واقع بود که اکنون راه عراده‌رو بین هرات و قندهار، از همین نواحی گذشته و بیابان‌های بکواه و دلارام را طی می‌کند (فرهنگ تاریخ بیهقی، ۱۳۸۴: ذیل «زیرکان»).

منابع

- بهار، محمدتقی (۱۳۵۶). سبک‌شناسی، تهران: چاپخانه سپهر.
- بیهقی، ابوالفضل (۲۵۳۶). تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۴). تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: علم.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۳). تاریخ بیهقی، تصحیح و توضیح خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- حسینی کازرونی، احمد (۱۳۸۴). فرهنگ تاریخ بیهقی؛ تاریخ تمام‌نمای دوره غزنویان، تهران: زوار.

حکیمه دبیران و اعظم برامکی ۳۳

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغتنامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، دوره جدید، ج ۱۱، تهران: دانشگاه تهران.

روان پور، نرگس (۱۳۸۹). *گزیده تاریخ بیهقی*، تهران: قطره.

روان پور، نرگس (۱۳۹۱). *گزیده تاریخ بیهقی*، تهران: قطره.

کرمی، محمدحسین (۱۳۸۸). «تبیین نکته‌هایی از تاریخ بیهقی»، *پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، س ۱، ش ۲، تابستان.